

# امام خمینی علیه السلام و تصوف

عبدالحسین خسروپناه

همشهری، ش ۴۱۰۳، ۸۵/۷/۱۶



**چکیده:** مقاله حاضر نقدی است بر تلقی نویسنده مقاله «دست از طلب ندارم، علی تاجدینی» از گرایش‌های عرفانی - صدرایی امام خمینی. و همچنین به پاره‌ای از بدعت‌های صوفیان اشاره می‌نماید.

باید توجه داشت که واژه «صوفی» در طول تاریخ گرفتار تطورات گوناگونی شده است. این واژه نخستین بار توسط ابوهاشم کوفی صوفی یکی از صوفیان قرن دوم هجری، به کار رفت و امام صادق علیه السلام به نقل از امام عسکری علیه السلام، او و مذهبش را بدعت‌گذار معرفی کرد. اما بعدها فرقه‌های صوفیه با شدت و ضعف به پاره‌ای از انحرافات دیگر مبتلا شدند و برخی دیگر نیز تلاش کردند تا به اصلاح امور عرفانی بپردازند. به همین دلیل، عارف وارسته مرحوم آقا سیدعلی قاضی طباطبایی علیه السلام و نیز شاگردان ایشان مانند: علامه طباطبایی علیه السلام و آیت الله بهجت با همه مقامات عرفانی که داشتند، از به کارگیری لفظ صوفی بر خود پرهیز می‌کردند. این گونه نیست که مؤلف محترم گمان کرده و منشأ تصوف را تنها به فرهنگ اسلامی ارجاع داده است. اگر وی آثار مورخان عرفان و تصوف معاصر مانند دکتر زرین‌کوب و سعید نفیسی را مطالعه می‌کرد، به عوامل پیدایش تصوف پی می‌برد. به هر حال، نباید نویسنده محترم همه عارفان را با فرقه‌های بدعت‌آور صوفیان یکی بیندارد و جریان عرفانی سیدعلی شوشتری علیه السلام و استادش ملا محمدعلی جولانگر دزفولی علیه السلام را (که متأسفانه مؤلف محترم با دقت هم گزارش نداده) با

بازتاب اندیشه ۷۹

۸۴  
امام خمینی علیه السلام  
و تصوف

جریان و فرقه گنابادیه یکی بدانند. امام خمینی<sup>علیه السلام</sup> گرچه گرایش فوق العاده‌ای به عرفان داشت، اما هیچ‌گاه از رویکرد تحلیل و نقد صوفیانه فاصله نگرفت و ایشان هم پاره‌ای از دیدگاه‌های ابن عربی را در تعلیقات بر فصوص و مصباح الانس نقد کرد و هم نسبت به برخی فرقه‌های صوفیه بی‌اعتنایی می‌ورزید، به گونه‌ای که هیچ‌گاه اقطاب صوفیه ایران به ملاقات نپذیرفت و اعتقادی به آنها نداشت.

اما درباره به‌کاری‌گیری اصطلاحات صوفیه باید گفت که این اصطلاحات به عنوان یک علم درآمده و بار معنایی خاصی پیدا کرده‌اند و به کارگیرنده آنها را نباید صوفی و طرفدار تصوف به ویژه تصوف معاصر دانست. نکته دیگر اینکه، حضرت امام در تفسیر سوره حمد به نقایص تفاسیر اشاره می‌کند و بر این باور است که، هر یکی پرده‌ای از پرده‌های قرآن کریم را تفسیر کرده‌اند که آن هم معلوم نیست به‌طور کامل بوده باشد. پس امام در این عبارات، هیچ تعریف و مدحی نسبت به رییس فرقه گنابادیه نفرموده و در ادامه می‌فرماید: «بعضی‌شان در آن فنی که داشتند خوب نوشته‌اند؛ لکن قرآن عبارت از آن نیست که آنها نوشته‌اند.» این عبارت نیز مشخص نمی‌کند که ملاسلطان جزء بعضی‌هایی باشد که امام به آن اشاره داشته‌اند. پرسش این است که چرا بدون مراجعه به تفسیر سوره حمد، به امام نسبت نادرست می‌دهیم و می‌نویسیم: «جالب است که امام از تفاسیر شیعی که نسبت به دیگران بهتر است از مجمع البیان طبرسی و تفسیر بیان السعاده ملاسلطانعلی گنابادی رییس فرقه گنابادی به عنوان تفسیر نسبتاً خوب یاد می‌کند.» این عبارت و نسبت نویسنده به امام، کذب محض است و امام نه تنها نفرمودند که قرآن عبارت از آن نیست که آنها نوشته‌اند. البته امام راحل در ادامه تنها نسبت به تفسیر مجمع البیان می‌فرماید تفسیر خوبی است. مطلب دیگر این‌که، مرحوم آقا بزرگ تهرانی<sup>علیه السلام</sup> در الذریعه، انتساب کتاب بیان السعاده را به ملاسلطان مخدوش می‌داند.

مهم‌ترین بدعت‌ها و انحرافات فرقه‌های صوفیه

۱. خانقاه به عنوان محل ذکر و عبادت: خانقاه بنا به تصریح منابع صوفیه، مانند نفحات الانس و طرایق الحقایق به پیشنهاد امیری ترسا در عصر ابو هاشم کوفی ساخته شد و بدعت صوفیان به این است که آن‌را به دین و طریقت دینی منتسب می‌سازند.

۲. تأویل قرآن: اولین بار، جنید بغدادی، تصمیم به تطبیق عقاید و اعمال صوفیان با آیات و اخبار گرفت و سپس ابونصر سراج در کتاب اللمع فی التصوف و ابوظالب مکی در قوت القلوب آن‌را دنبال کردند و برای اسلامی جلوه دادن عقاید و اعمال متصوفه، از معانی ظاهری آیات بدون هیچ قرینه‌ای دست شسته و تفسیر به رأی را پیشه خود ساختند.

۳. اسلام گزینش‌گر: مشکل اساسی صوفیان در طول تاریخ، پذیرش گزینشی اسلام در مقابل اسلام جامع نگر بوده است. حتی برخی از صوفیان معتقدند که شریعت راه را نشان می‌دهد و اگر انسان به مقصد رسید، حاجتی به شریعت ندارد.

شیخ لاهیجی می‌گوید: «چون بنده را دل پاکیزه گردد و به نهایت دوستی و محبت پروردگار رسد و ایمان به غیب در دل او استوار باشد در چنین حال، تکلیف از وی برداشته شود و هر چند گناهان بزرگ مرتکب گردد خداوند او را به دوزخ نبرد.» در حالی که بنا بر نص قرآن و سنت، آدمیان باید تا هنگام مرگ، احکام الهی را همراهی کنند، به همین دلیل، امام علی علیه السلام در محراب عبادت، مضروب گردید و امام حسین علیه السلام ظهر عاشورا، نماز به جای آورد. و هیچ یک از پیشوایان اسلام، سستی در اجرای احکام الهی نورزیدند.

مطلب دیگر این‌که، از زمان ملاسلطان گنابادی، بنا بر این نهاد شد که اتباع فرقه، یک ده (۱۰) از درآمد خویش را به عنوان عشریه به رئیس فرقه بپردازند و به صراحت تمام آن را جایگزین زکات و خمس قلمداد می‌کنند. در حالی که قرآن در زمینه خمس می‌فرماید: «فَأَنْ لِّلَّهِ خُمْسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» و به فتوای تمام فقها، عشریه جایگزین خمس نیست علاوه بر این‌که، باید خمس به اذن مجتهد، جامع شرایط، مصرف شود و اقطاب و رؤسای فرقه‌های صوفیه، مجوز شرعی برای مصرف اموال شرعیه را ندارند.

۴. بهره‌برداری استعمار از تصوف: این مطلب دیگری است که نباید از آن غفلت کرد. برای نمونه، انگلیس برای اجرای طرح‌های استعماری خود، شخصی را به نام صوفی اسلام از افغانستان، به عنوان امام زمان علم کرد و بالباس زهد و صورتی آراسته او را سوار بر هودجی کرد و ۳۶۰ نفر فدایی اطراف هودج را احاطه کرده و ۵۰ نفر شمشیرزن و مرید هم همراه او بود به طرف خراسان حرکت کرد. خون‌ها ریخته شد و خرابی‌ها به بار آمد و سرانجام ارتش ایران با کشتن «صوفی اسلام» و تمام فدائیانش و تار و مار کردن سربازانش آتش فتنه را خاموش کرد.

۵. هماهنگی صوفیه با جریان‌های طاغوتی: از دیگر پیامدهای تصوف که تاریخ بر آن گواهی می‌دهد، هماهنگی صوفیه با جریان‌های طاغوتی است. برای نمونه، سعادت علی‌شاه، رئیس فرقه نعمت‌اللهیه جزء ندمای ظل‌السلطان می‌گفت: «ما یک نفر زارع دهاتی درویشیم و نمی‌دانیم مشروطیت با استبداد چه معنی دارد و این چنین کاری نداریم و مطیع امر دولت

می‌باشیم خواه مشروطه باشد و خواه مستبد.» شیخ عبدالله مازندرانی معروف به حائری، ارادتمند ملاسلطان گنابادی و نیز عبدالحسین تیمور تاش وزیر دربار رضاخان از ارادتمندان سلطان علیشاه تا صالح علیشاه بوده است. سلطان حسین تابنده گنابادی معتقد بود که روحانیون در امور دنیوی که مربوط به امر دینت نیست، باید از سلاطین اطاعت کنند و به مقررات مملکت احترام بگذارند.

۶. اباحه‌گری: مشکل دیگر بسیاری از فرقه‌های صوفیه، مساله تساهل و تسامح و اباحی‌گری است. سماع و آواز و غنا و آسیب‌های اخلاقی و انحرافات جنسی و فاصله گرفتن از شریعت نیز زائیده این انحراف بنیادین است و اصولاً برخی از گروندگان به تصوف نیز به همین جهت خود را آلوده می‌سازند.

۷. پشمینه پوشی: انحراف دیگر پاره‌ای از صوفیان، پشمینه پوشی آنهاست، که در اواخر قرن دوم هجری در میان مسلمین رواج یافت و به همین جهت، نام «صوفی» بر آنها نهاده شد. ۸. کشف و شهودهای شیطانی: این امر انحراف و بدعت دیگر صوفیان است. بر اهل فن پوشیده نیست که کشف و شهود و اشراق بر دو نوع است: گاهی همچون رؤیاهای صادقانه، شهود الاهی و ربانی و قابل اعتمادند، اما در بسیاری از مواقع در اثر عواملی، شهود کاذب و شیطانی محقق می‌یابد. به همین دلیل، نمی‌توان بر مکاشفات منقول از صوفیان، مهر صحت نهاد و به تعبیر همه عارفان اصیل، برای تشخیص مشاهدات الاهی از مشاهدات شیطانی باید به سراغ «کشف معصوم» یعنی قرآن و سنت رفت.

## ● اشاره

۱. واژه صوفی:

خاستگاه واژه صوفی به طور یقین آن‌گونه که ناقد محترم یادآور شده نیست. بلکه اختلاف شدیدی در پدید آمدن این واژه و استعمال آن در امور اختلاف، میان لغت‌شناسان و عرفا وجود دارد. مثلاً یکی از این اختلافات به اطلاق آن بر عارف برمی‌گردد؛ بدین معنا که، عرفا به عارف کامل محقق می‌گویند نه صوفی، و صوفی را از درک حقایق والا عاجز می‌شمارند. به گونه‌ای ابن عربی خود به صراحت به این اختلاف تصریح کرده است<sup>۱</sup> و دیگران نیز از وی تبعیت کرده‌اند.<sup>۲</sup> در غالب مباحث عرفانی، به موارد اختلافی مبانی و

۱. ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیة، تحقیق عثمان بیحی، مصر، دوم، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۹۰

۲. عفیف الدین تلمسانی، شرح منازل السائرین، قم، بیدار، اول، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۴۹۳

نگرش‌های صوفیه و عرفا (محققین) اشاره و تأکید کرده‌اند. جنبه دیگر، اختلافی است که به اشتقاق لغت برمی‌گردد. بدین توضیح که عده‌ای صوفی را از صفا، عده‌ای از صوف، عده‌ای از صفّ، عده‌ای دیگر هم از صفوة گرفته‌اند. اما باید توجه داشت، و دقت نظری در اشتقاق لغوی این کلمه از مصادر مزبور که کدام اشتقاق صحیح است و کدام یک نادرست است ارتباطی به استعمال آن ندارند. آنچه عرفا به کار می‌برند عبارت است از: آنچه که در شرح اصطلاحات عرفانی موجود است.<sup>۱</sup> با توجه به این توضیح روشن است که مطلب مزبور درباره تاریخ صوفیه برای نیل به معنا و حقیقت لفظ صوفی کافی نیست.

۲. تأویل قرآن:

نویسنده متأسفانه میان تفسیر به رأی و تأویل فرق نگذاشته و تأویل را تفسیر به رأی تلقی کرده است. درحالی‌که تأویل عبارت است از: ارجاع لفظ از معنای ظاهری به معنای باطنی،<sup>۲</sup> و تفسیر عبارت است از: بیان معانی ظاهری و کشف مقاصد و مدلول‌های ظاهری الفاظ.<sup>۳</sup> این دو برای خود اصول و مبانی دارند و به جای خود صحیح می‌باشند. اما هر دو با تفسیر به رأی که بدون مبنا و بی دلیل معنایی را به کلام نسبت دادن است،<sup>۴</sup> به طور اساسی متفاوت هستند. برخلاف تصور ناقد محترم، تأویل لزوماً تفسیر به رأی نیست و البته اگر تأویل از اصول خارج شده و مصداق تأویل نادرست باشد، مصداق تفسیر به رأی هم خواهد بود. اما این مساله بسیار متفاوت از این است که، چون ناقد بگویم صوفیه با تأویل در ورطه تفسیر به رأی افتاده‌اند و از این رو آنها دچار انحراف و ضلالت شده‌اند.

۳. سوء فهم درباره برخی از تعبیر عرفا:

ناقد محترم مطلبی را از عبدالرزاق لاهیجی نقل نموده و به نقد آن پرداخته است که عرفا به غلط این‌گونه معتقدند، اگر انسان سالک به مرحله‌ای از کمال رسید، دیگر به اسلام و شریعت نیاز ندارد. این نسبت به عرفا نسبتی ناروا و نادرست است؛ زیرا ادعا و سخن اصلی عرفا این است که عارف و سالک در اثنای سیروسلوک به مرحله‌ای از جذب و وجد می‌رسد که در آن، حال یا مقام همه تکالیف از وی برداشته می‌شود. البته این مقام واقعاً مقامی حقیقی است که بر عده‌ای حاصل می‌شود. حال اگر واقعاً کسی دارای چنین حال و مقامی شد از لحاظ مبانی شرعی اساساً تکلیفی متوجه او نیست، زیرا او از خود بی‌خود

۱. ابن عربی، محیی الدین، اصطلاحات الصوفیه، بیروت، دارالامام مسلم، ۱۴۱۱ ق. و ابوالقاسم قشیری، الرسالة القشیریة، قم، بیدار، ۱۳۷۴، بیروت، دارالخیر، ۱۴۱۲ ق) و عبدالرزاق کاشانی، لطائف الاعلام، تهران، میراث مکتوب، اول، ۱۳۷۹، ص ۳۶۳
۲. تلمسانی، شرح منازل السائین، ج ۱، ص ۱۷۷
۳. سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، چهارم، ج ۱، ص ۴
۴. ترجمه المیزان، سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، پنجم ۱۳۷۴، ج ۳، ص

گشته است و هیچ تعمدی بر ترک تکالیف ندارد. چرا که اساساً به جهان پیرامون تن و جسم توجه ندارد، بلکه به جهان ملکوت و حضرات والای الهی متوجه است. درحالی که تکالیف شرعی به کسی تعلق می‌گیرد که هوشیار، عاقل و مختار بوده باشد و حال آن که چنین سالکی در هیجان یا صحو و یا یکی از مقامات معنوی به سر می‌برد که از این دنیا غافل است. البته چنین حالتی نشانگر نقص سالک است و اگر سالک به کمال تام برسد در عین حالی که در مقامات والای عرفانی غوطه‌ور است، از هیچ جنبه هستی غفلت نخواهد داشت. همان‌گونه که بسیاری از عرفا و ائمه بزرگوار علیهم‌السلام با وجود بی‌خود شدن در مقامات معنوی حتی یکبار هم نماز و تکالیف شرعی آنها از ایشان فوت و قضا نشده است. مثال اتم این معنا امام علی علیه‌السلام است که در اثر مقامات عرفانی، به خود می‌پیچید و هنگام طلوع آفتاب (زمانی که پس از ضربت خوردن به منزل می‌برند) به ستاره صبحگاهی فرمود: تو شاهدی که من یکبار هم در خواب و غفلت نبودم و تو طلوع کرده باشی، و امام صادق علیه‌السلام که در عبادت از خود بی‌خود می‌شد و در عین حال نماز را با همه اعمال آن به پایان می‌رسانید.

۴. مشکل نوشته حاضر این است که، تفکیکی میان صوفیه و عرفا قائل نشده و همه انحرافات را به بزرگان عرفا و صوفیه نسبت داده است. درحالی که برای نقد و بررسی‌های مهمی چون تصوف و عرفان باید تفکیک‌ها و تشقیق‌های لازم صورت پذیرد تا حق عارف و عالمی در این میان پایمال نشود. نویسنده مقاله دست از طلب ندارم با عدم تفکیک و تحلیل مزبور، از جهت تأیید همه صوفیه، و ناقد محترم آن بر اثر همین اشتباه (عدم تفکیک) از جهت رد همه صوفیه، به خطا رفته و حکم کلی داده‌اند. درحالی که اصولاً باید میان مبانی و اصول تصوف و عرفان آن‌گونه که در نقد مقاله نخست یادآور شدیم، تفکیک قائل شویم تا دچار چنین خطاهایی نگردیم. چرا که امروزه دیگر صوفیه غیر از عرفا و تصوف نیز غیر از عرفان است؛ اولی قشری اجتماعی است که بر اساس مبانی اسلامی و عرفانی در باب همه مسائل اعتقادی اخلاقی و اجتماعی دچار ضلالت و انحراف هستند و گروه دوم بر اساس اصول اسلامی، امری خلاف قرآن و سنت نمی‌گویند.